



## موضوع خاص: آیه تجارت

## موضوع عام: أدلهی لزوم معاواة

مروری بر جلسات گذشته:

دعوا سر اشکال حضرت امام بود به شیخ در مسأله لزوم ملک در آیه لاتاکلوا . مرحوم قدیری به حضرت امام گفت اگر لاتاکلوا را این طوری معنا کنید که لا تاکلوا دال بر حرمت و حلیت تکلیفی است مطابقتاً و نفوذ حلیت وضعی را از باب ملازمه و التزاما بدست می آوریم، که شما این طوری آیه را معنا کردید. آیه مبتلا به یک مخصص عقلی است و مخصص است به یک حکم عقلی. حکم عقلی این است که حلیت و حرمت تکلیفی، بر حق و باطل عرفی بار نمی شود. بر حق عرفی که شارع امضا کرده است و نافذ است بار می شود و لذا اگر ربا حق عرفی بود اما شارع امضایش نکرد، حرمت تکلیفی بر آن بار می شود اگر شفعه باطل عرفی بود ولی شارع گفت امضا کردم، بر اخذ به شفعه، حرمت تکلیف اکل بار نمی شود بلکه حلیت بار می شود. لذا شما آیه را این طوری معنا می کنید که لاتاکلوا حرمت تکلیف اکل استیا تصرف. و الا ان تکون، حلیت تکلیفی اکل یا تصرف است. بعد ملازمه می خواهید حلیت و حرمت وضعی را یعنی نفوذ و عدم نفوذ را در بیاوردید. اگر آیه را این طور معنا کنید، اشکال این است. ولی اگر آیه را مانند مختار ما معنا کنید- اختیار ما در لاتاکلوا این است که مستقیماً می خواهد حرمت وضعی به ما بدهد. الا ان تکون مستقیماً حلیت وضعی می دهد. اگر این طور باشد- آن موقع اشکالی که شما به بحث لزوم دارید، اینجا وارد است.

جواب ما این است که اولاً این نسبتی که شما به حضرت امام می دهید غلط است. امام هر دو معنا را اینجا بیان کرده است. امام در احل الله البیع مثل شیخ، دو احتمال داده است. هم در صحت دو احتمال داده است و هم در لزوم معاطات دو تا احتمال را داده است. عبارت حضرت امام این است «فاحلّ الاموال الحاصلة به و هو ملازم لصحتها عرفاً» اگر خدا حلیت تکلیفی برای تصرفات متفرع بر عنوان تجارت قائل شد این ملازمه دارد با نفوذ تجارت. ملازمه، احتمالی که شیخ، اول در احل الله البیع بیان کرد. خود قدیری نیز این را قبول دارد. ما می گوئیم حضرت امام بعد از احتمال اول که شما نیز قبول دارید که در احل گفته و در الا ان تکون تجارة گفته؛ یک تعبیر دیگری دارد که «مضافاً الی دلالة التقييد بالباطل علی أنّ التجارة المقابلة له حقّ وسبب ثابت عند الله و هو عين التنفيذ و التصحيح» احتمال دومی که شما گفتید اینجا گفته است گفته مضافاً بر اینکه آیه الا ان تکون تجارة بالملازمه نفوذ را درست می کند و می تواند مستقیماً هم نفوذ را درست کند. چرا مستقیماً هم نفوذ را درست می کند؟ چون اینجا یک تقييد بالباطل داریم. اگر لا تاکلوا اموالکم الا ان تکون تجارة بود،

فقط ملازمه می شد. یعنی آیه این طوری بود که لا تاكلوا اموالکم بینکم الا ان تكون تجارة» آن موقع ما فقط احتمال اول را بیان می کردیم یعنی فقط با ملازمه کار می کردیم. اما آیه می گوید لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل. امام می خواهد بگوید این بالباطل، ظاهر در تقیید است. که این را سر فرمایش محقق خوئی توضیح دادیم که این بالباطل از باب سببیت است یا از باب تقیید است. امام می گوید ما که قائلیم تقیید است لذا استثنا، منقطع است. هفته قبل گفتیم که اگر کسی بالباطل را قید کرد، آلا را منقطع می کند. و اگر کسی بالباطل را سبب کرد- مثل محقق خوئی- آلا یعنی استثنا را متصل می کند. حضرت امام می خواهد بگوید این بالباطل نشان می دهد که وقتی در آیه چنین آمده یعنی اکل باطل در مقابل اکل حق. و این مقابله تجارت با قید باطل، مستقیا می شود از درونش تنفیذ را در آورد. همین جا که آقای قدیری میگوید. و ما تعجب میکنیم چرا ایشان در صحت معاطات، این مطلب را به امام نسبت داده؟ پس میگوییم اولاً استاد شما هر دو معنا را گفته است. ملازمه را در صحت، اول گفته است. که ملازمه، دلالت التزامی بر تنفیذ شود. ولی همین جا هم تاکید دارد که تقیید بالباطل در آیه، عین تنفیذ و تصحیح است و دیگری نیازی به ملازمه ندارد. در بحث لزوم نیز از این صریح تر گفته است. با یک فرقی گفته است. در بحث لزوم حضرت امام دلالت بر تنفیذ را احتمال اول کرده است و مستقیم سر تنفیذ برده است گفته: اما الاستدلال بالمستثنی منه- چون در آیه لا تاكلوا شیخ دو جور استدلال کرده است که الان دعوا سر استدلال به لا تاكلوا یعنی مستثنی منه است. شیخ گفته یکبار فقط با این کار کنیم و یکبار با مجموع آیه. الان دعوا سر این تکه است- امام می فرماید اما الاستدلال بالمستثنی منه فیمکن تقریبه- دو جور تقریب دارد- بانّ المحتمل فیه احد الامرین- دو راه دارد- الاول ان یراد بالنهاهی عن اکل المال بالباطل سلب سببیه الباطل للنقل و التملیک. فیکون النظر فی المستثنی و المستثنی منه الی عدم نفوذ الاسباب الباطلة و نفوذ التجارة او مطلق الاسباب الغیر الباطلة» در این آیه در مستثنی منه به خاطر تقیید به باطل می توان گفت شارع مستقیا دارد میگوید اسباب باطله نفوذ ندارند، تجارت که از اسباب حق است نفوذ دارد. همان چیزی که قدیری می گوید. لذا می گوید فیکون المستثنی منه دالاً علی بطلان الفسخ ابتداءً، نه ملازمه. مستقیا می گوید رجوع، باطل است چون سبب باطل است. تجارت نافذ است چون سبب حق است.

و الثانی ان یراد بالنهاهی عن الاکل عنوان اکل المال الحاصل بسبب باطل فیکون النظر ابتداءً الی حرمة الاکل و ان کان لازمها بطلان فلان...» پس حضرت امام خیلی زیبا از نظر نهایی حضرت امام آنی که اختیار می کند به عنوان احتمال اول این است که مستقیا نفوذ و عدم نفوذ را بیان کردن است. لذا ما نفهمیدیم تقریر و اشکال ایشان را. چطور این مطلب را به حضرت امام نسبت می دهند و بعد نقد می کنند؟ بله حضرت امام در بحث صحت مثل شیخ است. شیخ در صحت مثل احل الله البیع سیر کرد. گفت احل ظاهر در حلّیت تکلیفی است. بعد، از ظهورش در حلّیت تکلیفی، حلّیت وضعی را ملازمه نتیجه گرفت. بعد گفت بله ممکن است کسی بگوید عنوان بیع، عرفاً، مطابقت حلّیت را می دهد. از تکلیف شروع کرد ولی آخرش در وضع مستقر شد. اینکه حضرت امام در صحت معاطات از تکلیف شروع کرده است به معنای این نیست که نهایتاً تکلیف را بعنوان

احتمال اول، منحصر، اختیار کرده است. نه، دو احتمال قائل است تازه احتمال راجح از نظر حضرت امام این است احتمال است که مطابقتاً مسأله نفوذ و عدم نفوذ از آن در آید. نکته دوم اینکه نمی فهمیم که قدیری چطور قائل شده است که اگر تکلیفی باشد، اشکال مخصص عقلی وجود دارد و اگر وضعی باشد، اشکال شما به شیخ اینجا هم می آید. ما می خواهیم بگوییم تکلیفی باشد یا وضعی، اشکال امام اگر وارد است، وارد می آید. اشکال امام به شیخ این بود که باطل وقتی می آید نمی توان باطل را تخصیص زد. لذا تصرف شارع تخصصی است. حال شما «حرمت تکلیفی اکل باطل» بگویید؛ قابل تخصیص نیست. یا بگویید «عدم نفوذ سبب باطل». این قابل تخصیص نیست. حرف حضرت امام این است که چون در آیه، باطل آمده است، باطل را نمی شود تخصیص زد نه تکلیفاً و نه وضعاً. کأن قدیری فرض بر این کرده است که اگر احتمال اول را که امام داده، اشکال امام در آن وارد نیست، بحث مخصص عقلی بود. اصلاً این حرفها نیست. اگر اشکال حضرت امام وارد باشد - که داریم بررسی می کنیم - این اشکال وارد است چه آیه ظاهر در حرمت تکلیفی باشد که لا تاکلوا حرمت تکلیفی تصرف به سبب باطل است. تصرف مقید به قید باطل. فرق نمی کند، باطل آبی از تخصیص است.

نکته سوم را بگوییم و بعد نکته حلی حضرت امام را بگوییم که حضرت امام چطور آنجا یک اشکال کرده است و اینجا ملتزم نیست؟ نکته سوم اینکه اگر ما قبول کردیم این حلیت، حلیت تکلیفی است و حرمت، حرمت تکلیفی است خب چطور قدیری فرض را بر این گذاشته است که این مخصصی دارد؟ چون به تعبیر ایشان حرمت و حلیت تکلیفی بر حق و باطل عرفی بار نمی شود بلکه بر حقی بار می شود که نافذ است. بر باطلی بار می شود که نافذ است. اصل اشکال ایشان این است. ایشان بنا را بر این گذاشته که اگر حلیت یا حرمت آیه، تکلیفی باشد. مستسنی منه، حرمت تکلیفی می شود و مستثنی، حلیت تکلیفی می شود. ایشان می گوید در واقع نمی شود قبول کرد که حلیت تکلیفی در الا ان تکون تجاره یا حرمت تکلیفی در لا تاکلوا، بر حق و باطل عرفی بار شود. نه، بر حق و باطلی که نفوذ داشته باشند بار می شود. ما می گوییم این غلط است. ما قبلاً این مطلب را در احل الله البیع از زبان حضرت امام بیان کردیم. که ظاهراً مرحوم قدیری آنجا با حضرت امام اشکال دارد که اینجا این حرفها را می زند. حرف امام اینجا چیست؟ - متأسفانه آقای قدیری اینجا مشکل پیدا کرده و علامه هم همین گیر را با ایشان کردیم. - وقتی ما می گوییم الفاظ ملقأی به عرف هستند یعنی مدلول تصویری و اراده استعمالی لفظ، مفهوم عرفی اش است. بعد وقتی شارع مقدس همین که لفظ عرفی را در معنای عرفی اش به کار برد بیع را عرفی کرده است. حرف امام این است: دلیل امضا باید با مفهوم عرفی کار کند تا عرف امضا را بفهمد. شارع وقتی می گوید احل الله البیع، کدام بیع را حلال کرده است؟ بیع عرفی را. زیرا اگر شارع بگوید بیع شرعی را حلال کردم، عرف می گوید نمی دانم چی می گوید؟ شارع سر مفهوم عرفی بیع، امضا را پیاده می کند، همانمفهوم عرفی بیع، نافذ می شود. معنای امضا این است. امضا یعنی نافذ دانستن مفاهیم عرفی عند الشارع. هرگاه شارع در دلیل امضا چیزی را امضا کرد عند العرف، یعنی همان چیزی که پیش تو است نافذ است، پیش من هم نافذ است. لذا وقتی شارع می گوید احل الله البیع یعنی

بیع عرفی شما که پیش شما نفوذ دارد پیش من هم نفوذ دارد. و لذا اگر شارع بعد آمد و مثلاً نهی النبی عن بیع الغرر. این نهی، تخصیص می شود. تخصیص بیع عرفی است. شارع می گوید این بیع غرری را من از عموم بیع عرفی خارج کردم تخصیصاً. اگر شارع مفهوم عرفی را امضا کرد، به مفهوم عرفی نفوذ داده است. و اگر مواردی را خارج کرد، این خروج، خروج حکمی است و هیچ گاه شبهه موضوعیه پیش نمی آید. شبهه مصداقیه برای عنوان بیع عرفی پیش نمی آید. زیرا تمام امضاها، نافذ دانستن مفاهیم عرفی است و تمام خروج ها خروج حکمی است. بلکه در اینجا یک مصیبتی داریم. مصیبتمان کلمه ی باطل است. کلمه ی باطل دست ما در تخصیص بسته است و استهجان عرفی تخصیص است. شارع وقتی می خواهد خارج کند، چون کلمه ی باطل این وسط آمده است، اجازه نمی دهد خروج، خروج حکمی شود. خروج حکمی یعنی اینکه آقای عرف، این بیع است. بیع غرر را شما بیع می دانید ولی من نافذ نمی دانم ولی بیع است. تمام امضاها با مفاهیم عرفی، معنایش این است که مواردی که شارع بیرون می برد، حکمی بیرون می برد. در ما نحن فیه چون کلمه ی باطل در آیه آمده، گیر می کنیم. می گوئیم یعنی چی؟ شارع که نمی تواند باطل را تخصیص بزند. چه حکم تکلیفی بکند سر باطل و چه حکم وضعی بکند سر باطل - هرچند وقتی باطل بیاید امام می گوید ترجیح من این است که حلیت، وضعی است؛ حرمت، وضعی است؛ زیرا باطل وسط آمده است. ولی شارع مقدسی که با باطل کار می کند نمی تواند بگوید من باطل را تخصیص می زنم. می تواند بگوید بیع یا سلطنت را تخصیص می زنم. نمی تواند بگوید من باطل را تخصیص می زنم. نتیجه این می شود که آقای قدیری، شما اگر سیستم امضا را با استادان آمده باشید که فرض این است که قبول دارید قبلاً هم فتوا به آن دادید، اصلاً مسأله شبهه مصداقیه در مسأله حرمت و حلیت تکلیفی از باب مخصص عقلی نفوذ پیش نمی آید زیرا خروج حکمی است. در سیستم امضا. ولی در مانحن مسأله شبهه مصداقیه پیش می آید چه تکلیف باشد و چه وضع باشد و آن به خاطر وجود کلمه باطل است.

این، سه مطلب ما به ایشان. اولاً توی حرف استادان امام زده. ثانیاً اشکال امام بخاطر وجود کلمه ی باطل، با هر دو مبنا وارد است. ثالثاً این مطلب که شما آمدید براساس سازمان نفوذ کار کردید و گفتید این نافذ بودن و تنفیذ شارع، شبهه مصداقیه درست می کند ما می گوئیم هرگز درست نمی کند بلکه همه اش سراغ همین سازمان می رود.

رسیدیم به اصل در گیری. حالا ببینید امام با این همه تحلیلی که ما کردیم چطور اشکالش را در مسأله ی لزوم ملک وارد کردیم. به شیخ نیز اشکال گرفته است. ولی همین حضرت امام در صحت معاطات از آیه استفاده کرده است. آیا بالاخره امام اشکال را وارد می داند یا نه؟ پاسخ حلی امام ان شاء الله فردا.